

فهرست

زبان دهم

۱۰	Saving Nature	درس ۱
۳۰	Wonder of Creation	درس ۲
۵۳	Value of Knowledge	درس ۳
۷۳	Traveling the World	درس ۴

زبان یازدهم

۹۶	Understanding People	درس ۱
۱۲۵	A Healthy Lifestyle	درس ۲
۱۶۰	Art and Culture	درس ۳

زبان دوازدهم

۱۹۲	Sense of Appreciation	درس ۱
۲۱۵	Look it Up	درس ۲
۲۴۱	Renewable Energy	درس ۳

۲۷۳	پیوست
-----	-------

★ ★ 15 especially /ɪ'speʃəli/ (adv.)

مخصوصاً، به ویژه، به خصوص

She bought a new pair of shoes especially for the trip.

او یک جفت کفش جدید مخصوص سفر خرید.



16 exam /ɪɡ'zɑːm/ (n.) امتحان

● take an exam امتحان دادن

● give an exam امتحان گرفتن

We have to take an exam at the end of each year.

ما باید در پایان هر سال امتحان بدهیم.



★ 17 expression /ɪk'spresn/ (n.)

۱. بیان ۲. اصطلاح ۳. حالت چهره

● freedom of expression آزادی بیان

I saw serious expression on his little face and tried not laugh.

من حالت چهره عصبی را روی صورت کوچکش دیدم و تلاش کردم نخندم.



18 fly /flaɪ/ (v.) پرواز کردن

● flight (n.) پرواز

He is afraid of flying, so he usually travels by land.

او از پرواز می‌ترسد، برای همین معمولاً زمینی سفر می‌کند.





Workbook

Lesson 1

1 appropriate /ə'propreat/ (adj.)

مناسب، شایسته

syn proper

Is this violent film appropriate for the children?

آیا این فیلم خشونت‌آمیز مناسب کودکان است؟



2 average /'æv.ə.ɪdʒ / (n.)

۱. میانگین ۲. معدل ۳. معمولی

syn ordinary

The average of 2, 3 and 7 is 4.

میانگین ۲، ۳ و ۷ عدد ۴ است.



3 base /bās/ (n.) (v.)

۱. براساس ۲. برپایه قرار دادن

Their relationship was based upon mutual respect.

رابطه آنها براساس احترام دوطرفه است.



4 bring /brɪŋ/ (v.)

آوردن

Have you brought your ticket with you?

آیا بلیطت را با خودت آورده‌ای؟



5 chart /tʃɑ:rt / (n.)

جدول

You need to draw number and name chart for your math, so draw it carefully.

شما برای ریاضی‌تان نیاز به طراحی جدول شماره و اسم دارید، پس آن را به دقت بکشید.





Lesson 2

Wonders of Creation



1 above /ə'beɪv/ (adv.) (prep.)

بالا

I really liked to stay in the house above the high hill in my father's village when I was a child.

من وقتی که بچه بودم، واقعاً دوست داشتم در خانه بالای آن تپه بلند در روستای پدرم بمانم.



2 abroad /ə'brɔ:d/ (adv.)

۱. در خارج ۲. به خارج از کشور

● travel abroad سفر به خارج از کشور

My aunt and her family live abroad.

خاله‌ام و خانواده‌اش در خارج از کشور زندگی می‌کنند.



3 actually /'æktʃuəli/ (adv.)

۱. درواقع ۲. واقعاً

syn really, in fact

I didn't actually see her, I just heard her voice.

درواقع من او را ندیدم، فقط صدای او را شنیدم.



4 against /ə'genst/ (prep.)

۱. علیه ۲. در برابر ۳. مخالف

Going to Mina's party is against my will.

رفتن به مهمانی مینا بر خلاف میل من است.



5 age /eɪdʒ/ (n.)

سن

He is the same age as me.

او هم‌سن من است.



97 strange /streɪndʒ/ (adj.)

۱. عجیب غریب ۲. ناشناس

● **stranger** (n.)

غریبه

That's **strange**. I'm sure I put my mobile in my bag, but it is not here.

عجیب است. من مطمئن هستم که موبایلم را در کیفم گذاشتم، اما آن جا نیست.



★ ★ **98 suitable** /'su:təbl/ (adj.)

مناسب

syn appropriate, proper

The film is **suitable** for children.

این فیلم برای بچه‌ها مناسب است.



99 sure /ʃʊə(r)/ (adj.)

مطمئن

● **surely** (adv.)

یقیناً

Susan isn't **sure** whether she'll be able to come to the party or not.

سوسن مطمئن نیست که آیا قادر خواهد بود که به مهمانی بیاید یا نه.



100 system /'sɪstəm/ (n.)

سیستم

● **the nervous system**

سیستم عصبی

We've got a **system** for dealing with complaints from customers.

ما یک سیستم برای رسیدگی به شکایات مشتری‌ها داریم.



100 telescope /'teləskəʊp/ (n.)

تلسکوپ

We looked at the moon through a **telescope** last night. It was amazing.

ما دیشب از طریق تلسکوپ به ماه نگاه کردیم. شگفت‌انگیز بود.





۱. گهواره ۲. مهد **15 cradle** /'kreɪdl/ (n.)

- Seek knowledge from the cradle to the grave.

زگهواره تا گور دانش بجوی.

Try to learn new things from cradle to grave.

سعی کن که از گهواره تا گور چیزهای جدیدی را یاد بگیری.



عزیز، محبوب **16 dear** /diə/ (adj.)

He lost his mother yesterday. She was very dear to him.

او دیروز مادرش را از دست داد. مادرش برای او خیلی عزیز بود.



۱. توسعه دادن **17 develop** /dɪ'veləp/ (v.)

۲. توسعه یافتن ۳. گسترش دادن ۴. پرورش دادن

- development (n.) توسعه، رشد
- developed (adj.) توسعه یافته
- developing (adj.) در حال توسعه

By going to those classes, I developed my speaking skills.

من با رفتن به آن کلاس‌ها، مهارت‌های صحبت کردن خود را توسعه دادم.

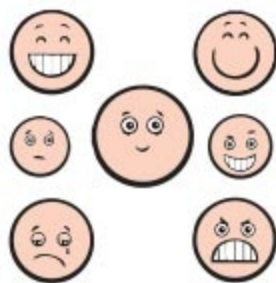


احساس، عاطفه **18 emotion** /i'məʊʃən/ (n.)

- emotional (adj.) احساسی
- emotionally (adv.) از نظر احساسی

I am not good at hiding my emotions at all.

من در پنهان کردن احساساتم اصلاً خوب نیستم.





54 publish /'pʌblɪʃ/ (v.)

منتشر کردن، به چاپ رساندن

● publication (n.)

انتشارات

● publisher (n.)

ناشر

My favorite writer's new novel is going to be published next month.

رمان جدید نویسنده مورد علاقه من قرار است ماه آینده چاپ شود.



55 put aside /put ə'saɪd/ (phr. v.)

کنار گذاشتن

He put some money aside for a while to buy his favorite car.

او برای مدتی مقداری پول کنار گذاشت تا ماشین مورد علاقه اش را بخرد.



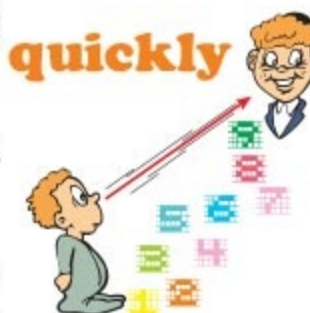
56 quickly /'kwɪkli/ (adv.)

به سرعت، سریع

syn rapidly

Children grow up so quickly that you can't notice!

بچه ها آنقدر سریع بزرگ می شوند که شما متوجه نمی شوید!



57 quit /'kwɪt/ (v.)

۱. ترک کردن، رها کردن ۲. دست کشیدن از

● quit smoking

ترک کردن سیگار

syn give up

Quit complaining and just listen to me!

دست از شکایت بردار و فقط به من گوش کن!



★ ★ 5 available /ə'veɪləbəl/ (adj.)

۱. موجود ۲. در دسترس

ant unavailable

Her new book is **available** in bookstores.
کتاب جدید او در کتابفروشی‌ها موجود است.



6 belief /bɪ'li:f/ (n.) ۱. باور، ایمان ۲. عقیده

• **believe** (v.) باور داشتن

His **belief** in God gave him hope during difficult times.

ایمانش به خدا در مواقع دشوار به او امید می‌داد.



7 besides /bɪ'saɪdz/ (prep.)

علاوه بر، به علاوه

syn in addition to

Do you play any other sports **besides** golf?

آیا علاوه بر گلف ورزش دیگری هم انجام می‌دهی؟



8 borrow /'ba:r.ou/ (v.) قرض گرفتن

ant lend

I had to **borrow** a pen from my friend to do the exam.

من برای امتحان دادن، مجبور شدم از دوستم خودکار قرض بگیرم.



9 broadcasting /brɔ:d'kæstɪŋ/ (n.) (v.)

۱. پخش برنامه، رادیو ۲. پخش کردن

He's looking for a job in **broadcasting**.

او در جست‌وجوی شغلی در رادیو است.





★★ 19 **develop** /dɪ'veləp/ (v.)

۱. توسعه دادن ۲. پرورش دادن ۳. پرورش یافتن
She should have **developed** her own ability instead of sleeping.

او باید به جای خوابیدن، توانایی اش را توسعه دهد.



20 **die** /daɪ/ (v.) ۱. مردن ۲. از بین رفتن

- **die out** (v.) منقرض شدن
- **death** (n.) مرگ
- **dead** (adj.) مرده

ant live

Twelve people **died** in the accident.

دوازده نفر در تصادف مردند.



★★ 21 **different** /'dɪfrənt/ (adj.) متفاوت

- **differently** (adv.) به طور متفاوت
- **difference** (n.) اختلاف، تفاوت

We're reading a **different** book this week.
ما این هفته داریم کتاب متفاوتی می خوانیم.



22 **disappear** /,dɪsə'piə(r)/ (v.)

۱. ناپدید شدن ۲. محو شدن ۳. غیب شدن

- **disappearance** (n.) ناپیدی

ant appear

They watched the plane until it **disappeared**.

آن ها هواپیما را تماشا کردند تا این که ناپدید شد.





56 largely /'la:dʒli/ (adv.)

۱. بیشتر ۲. عمدتاً ۳. به مقدار زیاد

syn greatly, mostly

The state of Nevada is largely desert.

بیشتر ایالت نوادا بیابان است.

57 loaf /louf/ (n.)

قرص نان

Get a loaf of white bread from the corner store.

یک قرص نان سفید از مغازه سر نبش بگیر.



★ ★ **58 luckily** /'lʌkəli/ (adv.)

خوشبختانه

• lucky (adj.)

خوش شانس

• unlucky (adj.)

بدشانس

syn fortunately

Luckily, I had some money with me.

خوشبختانه من مقداری پول با خودم دارم.



★ **59 make up** /meik ap/ (phr. v.)

۱. تشکیل دادن ۲. آرایش کردن ۳. ساختن،

درست کردن

syn form

We need two more players to make up the team.

ما به دو بازیکن بیشتر برای تشکیل دادن، [آرایش دادن] تیم نیاز داریم.



60 math /mæθ/ (n.)

ریاضی

Tom is good at math and science.

تام در علوم و ریاضی خوب است.



101 space /speɪs/ (n.) فضا

Unfortunately, I didn't experience space travel.

متأسفانه، من مسافرت فضایی را تجربه نکرده‌ام.



102 specific /spə'sɪf.ɪk/ (adj.)

۱. خاص، ویژه ۲. مشخص

syn special, certain

The virus attacks specific cells in the body.

ویروس به سلول‌های خاصی در بدن حمله می‌کند.



103 step /step/ (n.) ۱. مرحله ۲. گام، قدم

The first step in writing is to read carefully and to learn grammar points.

اولین مرحله در نوشتن، به دقت خواندن و یاد گرفتن نکات دستور زبان است.



★ ★ **104 suitable** /su:ʔə.bəl/ (adj.) مناسب

syn appropriate

I think this book is suitable for children.

من فکر می‌کنم این کتاب برای بچه‌ها مناسب است.



105 surf the net /sɜ:f ðə net/ (v.)

وبگردی کردن

● surf (v.)

۱. موج‌سواری کردن

۲. گشت و گذار کردن در اینترنت

He spends a lot of time to surf the net.

او وقت زیادی را صرف وبگردی [کردن] می‌کند.



Lesson 1

Workbook

1 **add** /æd/ (v.) ۱. اضافه کردن ۲. جمع زدن

• **addition** (n.) اضافه

• **additional** (adj.) اضافی

Do you want to **add** your name to the list?

آیا می‌خواهید اسمتان را به فهرست اضافه کنید؟



2 **afraid** /ə'freid/ (adj.) ترسیده

Some people **afraid** of snakes.

بعضی افراد از مارها می‌ترسند.



★ 3 **appear** /ə'pir/ (v.)

۱. ظاهر شدن ۲. آشکار شدن ۳. به نظر رسیدن

• **appearance** (n.) ظاهر

ant disappear

It **appears** that all the files have been deleted

به نظر می‌رسد تمام فایل‌ها پاک شده‌اند.

appear

4 **beginner** /bi'gin.ə/ (n.) تازه‌کار، مبتدی

• **beginning** (n.) ابتدا

I'm going to attend a skate class for **beginners**.

من قرار است که در کلاس اسکیت مبتدیان حضور یابم.



69 heart attack /'hɑ:rt ə,tæk / (n.)

حمله قلبی

She had a heart attack and died.

او یک حمله قلبی داشت و جان سپرد.



70 heartbeat /'hɑ:rt.bi:t / (n.) ضربان قلب

The doctor listened to my heartbeat.

پزشک به ضربان قلب من گوش کرد.



71 hiking /'haɪ.kɪŋ / (n.) پیاده روی

We're going hiking in the Sierra Nevada.

ما در حال پیاده روی در سیرا نوادا هستیم.



72 homeless /'həʊm.ləs / (adj.)

آواره، بی خانمان

The flood made many people homeless.

سیل مردم زیادی را بی خانمان ساخت.



73 hurry up /'hʌ.ri ʌp / (phr. v.)

عجله کن

Hurry up, or we'll be late.

عجله کن وگرنه دیرمان می شود.



74 identify /aɪ'dentəfaɪ / (v.) ۱. تعیین کردن

۲. تشخیص هویت دادن

The police have not identified the dead man yet.

پلیس هنوز هویت مرد مرده را تشخیص نداده است.



75 illness /'ɪl.nəs / (n.) بیماری

syn disease

Cancer is a dangerous illness.

سرطان یک بیماری خطرناک است.



132 sportsperson /'spɔ:rts,pɜ:.sən/ (n.)

فرد ورزشکار

I think sportsperson are more powerful than the other people.

فکر می‌کنم فرد ورزشکار قوی‌تر از سایر افراد است.



133 stage /steɪdʒ/ (n.) ۱. مرحله ۲. صحنه

They did the last stage of their journey on foot.

آن‌ها آخرین مرحله سفرشان را پیاده انجام دادند.



134 suffix /'sʌf.ɪks/ (n.) پسوند

ant prefix

In the word "quickly", "-ly" is a suffix.

در کلمه سریعاً، «ly» یک پسوند است.



135 take part in /teɪk pa:t in/ (phr. v.)

شرکت کردن در

All the children took part in the Sam's birthday.

تمام بچه‌ها در تولد سم شرکت کردند.



136 taste /teɪst/ (n.) (v.)

۱. مزه ۲. سلیقه ۳. مزه دادن ۴. چشیدن

We have similar musical tastes.

ما سلیقه موسیقایی یکسانی داریم.



137 technology /tek'nɑ:lədʒi/ (n.) فناوری

Technology is very important for the future.

فناوری برای آینده بسیار مهم است.



★ 6 direct /dɪ'rekt / (v.)

راهنمایی کردن، هدایت کردن

ant indirect

please direct me to the bus station.

لطفاً من را به ایستگاه اتوبوس راهنمایی کنید.



★★ 7 effect /ə'fekt / (n.)

تأثیر

syn influence

We are studying the effects of heat on different metals.

ما داریم تأثیرات حرارت روی فلزات مختلف را مطالعه می‌کنیم.



8 enable /ɪ'neɪ.bəl / (v.)

قادر ساختن

• able (adj.)

قادر، توانا

• disable (v.)

ناتوان ساختن

Your help enabled me to finish the job.

کمک تو مرا قادر ساخت تا کار را به اتمام برسانم.



9 even /'iː.vən / (adv.)

حتی

conf event

رویداد

Sally didn't laugh. He didn't even smile.

سالی نخندید. حتی لبخند هم نزد.



10 flat /flæt / (adj.)

۱. پنچری ۲. صاف

There was no wind and the sea was very flat.

هیچ بادی نمی‌وزید و دریا خیلی صاف بود.



11 grocery /'ɡroʊ.s.rɪz / (n.)

خواربارفروشی

• groceries (n.)

خواربار

I reached the road, picked up my groceries, and left her.

به جاده رسیدم، خواربارهایم را برداشتم و او را ترک کردم.





99 skillful /'skɪl.fəl / (adj.) ماهر، ماهرانه

● **skillfully** (adj.) با مهارت

● **skill** (n.) مهارت

Roger Federer is a **skillful** tennis player.

راجر فدرر تنیس‌باز ماهر است.



100 sociable /'səʊ.fə.bəl / (adj.)

۱. خوش‌مشرّب ۲. معاشرتی ۳. خون‌گرم

● **society** (n.) جامعه

● **social** (adj.) اجتماعی

● **socialize** (v.) اجتماعی کردن

Rob is very **sociable**. He likes parties.

راب خیلی معاشرتی است. او مهمانی‌ها را دوست دارد.



101 society /sə'saɪ.ə.ti / (n.) جامعه

We live in a multicultural **society**.

ما در جامعه‌ای چند فرهنگی زندگی می‌کنیم.



102 soft /sɔ:ft / (adj.) ۱. نرم ۲. لطیف ۳. ملایم

● **softness** (n.) نرمی

● **soften** (v.) نرم کردن

● **softly** (adj.) به نرمی

ant hard

My feet sank into the **soft** ground.

پاهایم در زمین نرم فرو رفت.



103 souvenir /,su:və'nɪr / (n.)

۱. سوغات ۲. یادگاری

I bought a model of Eiffel Tower as a

souvenir of Paris.

من یک ماکت برج ایفل به عنوان سوغاتی پاریس خریدم.



42 heritage /'her.i.tɪdʒ:/ (n.) ارث، میراث

These monuments are a vital part of the culture heritage of South America.

این یادگاری‌ها بخش مهم میراث فرهنگی آمریکای جنوبی هستند.



43 hug /hʌg:/ (v.) به آغوش کشیدن، بغل کردن

Have you hugged your child today?

امروز بچه‌ات را بغل کرده‌ای؟



44 include /ɪn'klu:d:/ (v.) شامل شدن

● including (prep.) شامل

● inclusive (adj.) مشمول، گنجانده

The bill includes tax and service.

این قبض شامل مالیات و خدمات است.



45 inspiration /ɪn.spə'reɪ.ʃən:/ (n.) الهام، الهام‌بخشی، منبع الهام

● inspire (v.) الهام گرفتن، الهام بخشیدن

He gets much of his inspiration from the classical poets.

او بیشتر از شعرهای کلاسیک الهام می‌گیرد.



46 install /ɪn'stɑ:l:/ (v.) نصب کردن

● install a mobile dictionary

نصب کردن فرهنگ لغت موبایل

The plumber is coming tomorrow to install the new washing machine.

لوله‌کش فردا برای نصب ماشین لباسشویی جدید می‌آید.





Lesson 2

Look It Up

1 abbreviation /əˈbriːviːʃən/ (n.)

۱. مخفف، اختصار ۲. تلخیص

• abbreviate (v.) خلاصه نوشتن

Please use the abbreviation 'cm' for 'centimeters'.

لطفاً از مخفف «cm» برای «سانتی‌متر» استفاده کنید.



Lots of laughs

2 access /ˈæks.es:/ (n.) (v.)

۱. دسترسی ۲. دسترسی داشتن به، دست یافتن

• have an access to دسترسی داشتن به
They have access to the library.

آنها به کتابخانه دسترسی داشتند.



3 advanced /ədˈvɑːnst:/ (adj.) پیشرفته

• advance پیشرفت ۲. پیشرفت کردن

ant elementary

This is the most advanced type of engine available.

این پیشرفته‌ترین نوع موتور موجود است.

beginner



Advanced



4 arrange /ə'reɪndʒ:/ (v.) ۱. آراستن

۲. مرتب کردن، منظم کردن ۳. طبقه بندی کردن

• arrangement (n.) نظم، آرایش

syn organize

I'm trying to arrange my work.

دارم سعی می‌کنم کارم را مرتب کنم.



★ 117 use up /juːz ʌp/ (phr. v.) تا آخر مصرف کردن

syn consume, finish

Have we used up all of the paper towels?

آیا ما تمام حوله‌های کاغذی را تا آخر مصرف کرده‌ایم؟

★ 118 variety /vəˈraɪə.ti/ (n.) تنوع، گوناگونی

● vary (v.) فرق داشتن

● various (adj.) متنوع

ant similarity

You can get foods there that have a little bit more variety.

شما می‌توانید این‌جا غذا بگیرید که اندکی تنوع بیشتری دارد.

119 visible /ˈvɪz.ə.bəl/ (adj.)

مرئی، قابل رؤیت

● vision (n.) بینایی، دید

● invisible (adj.) نامرئی

There are few visible signs of her recent illness.

تعداد کمی از علائم قابل رؤیت بیماری اخیرش وجود دارد.

★ 120 voluntary /ˈvɒl.ən.tər.i/ (adj.) داوطلبانه

● volunteer (n.) داوطلب

syn willing

He said that he had always supported voluntary prayer in the schools.

او می‌گفت که همیشه داوطلبانه از نماز در مدرسه حمایت می‌کرده است.

use up



Lesson 3

Workbook

1 **absence** /'æb.səns/ (n.) غیبت، نبود

● **absent** (adj.) غایب

Edward has had repeated absences from school this year.

ادوارد امسال غیبت‌هایش از مدرسه را تکرار کرده است.



2 **alternative** /bl'tɜ:.nə.tɪv/ (adj.)

۱. پیشنهاد ۲. چاره

Is there an alternative to going?

آیا چاره‌ای جز رفتن وجود دارد؟



3 **benefit** /'ben.i.fɪt/ (n.) مزیت، امتیاز

What is the benefits of this invention?

مزیت این اختراع چیست؟



4 **charge** /tʃɑ:dʒ/ (v.) شارژ کردن

It takes several hours for my laptop's batteries to charge.

شارژ شدن باتری‌های لپ تاپم چندین ساعت زمان می‌برد.



* 5 **constantly** /'kɒn.stənt.li/ (adv.)

دائماً، مدام، پیوسته

They worry constantly about their weight.

آنها دائماً نگران وزنشان هستند.





6 deal /di:l/ (n.) (v.) ۱. معامله

۲. سر و کار داشتن با ۳. معامله کردن
We only deal with companies that have a good record.

ما فقط با شرکت‌هایی سر و کار داریم که سابقه خوبی دارند.



7 digest /dai'dʒest/ (n.) (v.)

۱. خلاصه ۲. هضم کردن

● **digestive (adj.)** گوارش
Some people have difficulty digesting milk.

برخی افراد در هضم شیر مشکل دارند.



8 economy /i'kɒn.ə.mi/ (n.)

۱. اقتصاد ۲. صرفه جویی

The country's economy was growing.
اقتصاد کشور در حال رشد بود.



9 engine /'en.dʒɪn/ (n.) موتور

The car has a four-cylinder engine.

اتومبیل یک موتور چهار سیلندر دارد.



10 fond /fɒnd/ (adj.) مایل، مشتاق

I'm really fond of my aunt and enjoy seeing her.

من واقعاً مشتاق دیدن خاله‌ام هستم و از دیدنش لذت می‌برم.





هم‌نشین‌ها

hold a ceremony

برگزاری یک مراسم

hurt animals

آسیب زدن به حیوانات

keep healthy

سالم نگه داشتن

keep safe ایمن نگه داشتن

keep the city clean

شهر را تمیز نگه داشتن

language institute

آموزشگاه زبان

light bulb لامپ حبابی

make a cake

کیک درست کردن

make a mistake

اشتباه کردن

make buildings

ساختمان سازی کردن

make lunch/dinner

درست کردن ناهار / شام

make tea چای درست کردن

means of communication

وسیله‌های ارتباطی

mother tongue زبان مادری

ask the information

سؤال کردن از اطلاعات

board the plane

سوار شدن به هواپیما

book a room رزرو کردن اتاق

break rule شکستن قانون

burst into tears زیر گریه زدن

by the way راستی

calm manner رفتار آرام

catch the bus گرفتن اتوبوس

cultural values

ارزش‌های فرهنگی

destroy lake

ویران کردن دریاچه

do a puzzle جدول حل کردن

donate blood اهدا کردن خون

exchange money

معاوضه پول

feel well احساس خوبی داشتن

gain weight چاق شدن

go abroad به خارج رفتن

hard of hearing سنگین گوش

higher education

تحصیلات عالیه

see a doctor	پیش دکتر رفتن	narrate a story	نقل کردن داستان
set the table	چیدن میز	not surprisingly	جای تعجب نیست
sit on the sofa	نشستن روی مبل	pass away	فوت شدن
spare no pains	دریغ نکردن	play computer games	بازیهای رایانه‌ای کردن
strong wind	باد قوی	popular destination	مقصد محبوب
take photo	عکس گرفتن	protect nature	محافظت کردن از طبیعت
take picture	عکس گرفتن	pump blood	پمپاژ کردن خون
take the role of ...	نقش ... بازی کردن	put out fire	خاموش کردن آتش
tourist attractions	جاذبه‌های توریستی	read a newspaper	خواندن روزنامه
translate a poem	ترجمه کردن شعر	search the web	در اینترنت جستجو کردن
true temperature	گرفتن درجه حرارت		
weaving rug	بافتن قالی		

ضرب المثلها

- God helps those who. help themselves.

از تو حرکت از خدا برکت.

- The early bird catches the worm.

سحرخیز باش تا کامروا باشی.

- Birds of a feather flock together.

کبوتر با کبوتر باز با باز / کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز.

shoes 7 یک جفت کفش
socks 7 یک جفت جوراب
clothes 7 لباس‌ها
gloves 7 یک جفت دستکش
suit 7 کت و شلوار
sweater 7 بلوز، ژاکت
T-shirt 7 تی شرت

بیماری‌ها

have a cold 8 سرما خوردن
flu 8 و 10 آنفلوآنزا
backache 8 کمردرد
cough 8 سرفه
headache 8 سردرد
sore eyes 8 چشم درد
measles 8 سرخک
mumps 8 اوریون
sneeze 8 عطسه
sore throat 8 گلودرد
have a temperature 8 تب داشتن

stomachache 8 دل درد، شکم درد، معده درد
heart attack 9 حمله قلبی
toothache 8 دندان درد
wound 8 زخم
bruise 8 کبودی
fever 8 تب

February 7 ماه فوریه -
دومین ماه سال میلادی
January 7 ماه ژانویه -
نخستین ماه سال میلادی
July 7 ماه ژوئیه (جولای) -
هفتمین ماه سال میلادی
June 7 ماه ژوئن -
ششمین ماه سال میلادی
March 7 ماه مارس -
سومین ماه سال میلادی
October 7 ماه اکتبر -
دهمین ماه سال میلادی
November 7 ماه نوامبر -
یازدهمین ماه سال میلادی
May 7 ماه می - (میه)
پنجمین ماه سال میلادی
September 7 ماه سپتامبر -
نهمین ماه سال میلادی

پوشاک

sandals 7 یک جفت صندل
coat 7 کت
dress 10 لباس زنانه
jacket 7 ژاکت، کت کوتاه
manteau 7 مانتو
pants/ trousers 7 شلوار
scarf 7 روسری
shirt 9 پیراهن مردانه

واحدهای شمارشی

اسامی غیر قابل شمارش

bottle 11	بطری
cup 11	فنجان
glass 11	لیوان
bag 11	کیسه
kilo 11	کیلو
slice 11	تکه، قاچ
piece 11	تکه
loaf 11	قرص [نان]، تکه

اعضای بدن

ankle 9	مچ پا
body 10	۱. بدن ۲. جسد، تنه
brain 10	مغز
cell 10	سلول
finger 9	انگشت دست
foot 10	۱. پا (از مچ به پایین) ۲. فوت (واحد اندازه‌گیری، برابر با ۳۰/۴۸ سانتی‌متر)
knee 9	زانو
leg 9	پا، پایه

قسمت‌های خانه

bedroom 7	اتاق خواب
bathroom 7	حمام
garage 7	پارکینگ، گاراژ

red 7	قرمز
white 7	سفید
yellow 7	زرد
orange 7	نارنجی

شهرها و کشورها

Beijing 10	شهر پکن
Beirut 10	شهر بیروت
Chile 10	کشور شیلی
Egypt 10	کشور مصر
Italy 10	کشور ایتالیا
Korea 10	کشور کره
Peru 10	کشور پرو
Australia 8	کشور استرالیا
Brazil 8	کشور برزیل
China 8	کشور چین
England 8	انگلستان
France 8	کشور فرانسه
India 8	کشور هند
Indonesia 8	کشور اندونزی
Japan 8	کشور ژاپن
Spain 8	کشور اسپانیا
Moscow 11	مسکو
Canada 11	کشور کانادا
Belgium 11	کشور بلژیک

bread 7	نان	bite 12	۱. گاز گرفتن ۲. گاز، نیش
break 12	۱. تفریح ۲. شکستن	black eye 9	سیاهی چشم، کبودی چشم
bridge 8	پل	blanket 7	پتو
British 8	بریتانیایی	bleeding 9	خونریزی
broadcast 11	سخن پراکندن، پخش کردن	bless 12	۱. دعا کردن ۲. آمرزش خواستن
broadcasting 11	پخش برنامه، خبرگزاری	blood 10	خون
broth 12	آش، آبگوشت	blood pressure 11	فشار خون
bruise 9	۱. کبودی ۲. کبود شدن ۳. کبود کردن	boat 11	قایق
build 10	ساختن، درست کردن، بنا کردن	board the plane 9	سوار هواپیما شدن
building 8	ساختمان	body 12	۱. بدن ۲. جرم ۳. زیاد
burn 9	سوزاندن، سوختن	book a room 9	رزرو کردن اتاق
burst into tears 12	زیر گریه زدن، به طور ناگهانی گریه کردن	bookcase 7	قفسه کتاب
business 11	تجارت، کسب و کار	booklet 10 و 11	دفترچه، کتابچه
buy a ticket 9	خریدن بلیط	boost 12	۱. زیاد کردن، افزایش ۲. دادن ۳. ترقی کردن
by heart 12	از حفظ، از بر	bored 11	خسته، بی‌حوصله، کسل
C		boring 10	کسالت‌آور، خسته‌کننده
call 7 و 8	تلفن کردن، تماس گرفتن	born 12	به دنیا آمدن، متولد شدن
call back 11	تماس مجدد، دوباره تماس گرفتن	borrow 12 و 11	قرض گرفتن
calligraphy 11	خوشنویسی، خطاطی	both 10	هر دو
calm 11	آرام، خونسرد	boulevard 8	بولوار
calmly 12	به طور آرام	brain 11	مغز
cancer 11	سرطان	Brazilian 8	برزیلی

introduction 12	۱. معرفی	information 8 و 11	اطلاعات
	۲. مقدمه	inform 12	آگهی دادن، اطلاع دادن
invent 10	اختراع کردن، ابداع کردن	information technology 9	فناوری اطلاعات
invention 10 و 11	اختراع، ابداع	injured 10	مجروح، مصدوم
invitation 11	دعوت	injury 9	آسیب دیدگی، صدمه
invite 11	دعوت کردن	inner 12	داخلی، درونی
invisible 12	غیرقابل مشاهده، نامحسوس، نامرئی	insect 12	حشره
Iranian 8	ایرانی	inside 10	در، در داخل
Islamic - Iranian culture 9	فرهنگ اسلامی - ایرانی	inspiration 12	منبع الهام، الهام
Islamic revolution anniversary 9	سالگرد انقلاب اسلامی	install 12	نصب کردن
issue 12	۱. موضوع ۲. مسأله ۳. انتشار دادن	install a computer dictionary 9	نصب کردن یک فرهنگ لغت در رایانه

J

job 7 و 8	شغل	install an antivirus program 9	نصب کردن یک برنامه ضد ویروس
joint 12	مفصل	instead 10	در عوض، به جای
jog 11	آهسته دویدن	institute 11	مؤسسه
journey 10	سفر، مسافرت	interest 10	علاقه
juice 11	آبمیوه	interesting 8	جالب
jump 12	۱. پرش ۲. پریدن ۳. نخوانده رد شدن ۴. سریع تصمیم گرفتن	intermediate 12	متوسط
junk food 11	غذای ناسالم، هله هوله	international 10 و 11	بین‌المللی
		interview 11	مصاحبه کردن
		interview somebody 9	مصاحبه کردن با کسی

K

keep off 11	دور ماندن، دور شدن	interviewer 8	مصاحبه‌کننده
		introduce 8	معرفی کردن